

نقش احساس قدرشناسی و آگاهی از درآمد شوهر در رضایت زناشویی زنان شاغل و خانه‌دار

خلیل اسماعیل پور

استادیار گروه روان‌شناسی دانشگاه تبریز

چکیده

هدف پژوهش حاضر بررسی نقش احساس قدرشناسی و آگاهی از درآمد شوهر در رضایت زناشویی زنان شاغل و خانه‌دار بود. به این منظور ۲۶۴ نفر، ۱۱۱ زن خانه‌دار و ۱۵۳ زن شاغل متأهل که با همسر خود زندگی می‌کردند، به‌عنوان نمونه انتخاب شدند. پژوهش از نوع مطالعات همبستگی بود. داده‌ها با استفاده از پرسشنامه رضایت زناشویی انریچ و پرسشنامه محقق‌ساخته احساس قدرشناسی جمع‌آوری شد. نتایج نشان داد که بین احساس قدرشناسی زنان شاغل و خانه‌دار تفاوتی وجود ندارد، اما درباره آگاهی از درآمد شوهر تفاوت معنادار بود؛ بیش‌تر زنان شاغل (۷۲/۵٪) اظهار کرده بودند که کاملاً از درآمد شوهر خود اطلاع دارند. همچنین رضایت زناشویی زنان شاغل بالاتر از زنان خانه‌دار بود. تحلیل رگرسیون سلسله مراتبی نشان داد که رضایت زناشویی زنان خانه‌دار با آگاهی از درآمد شوهر و احساس قدرشناسی و رضایت زناشویی زنان شاغل با متغیرهای میزان تحصیلات، آگاهی از درآمد شوهر، میزان مشارکت در مخارج خانواده و احساس قدرشناسی پیش‌بینی می‌شود.

واژگان کلیدی

رضایت زناشویی؛ احساس قدرشناسی؛ زنان شاغل؛ زنان خانه‌دار

مقدمه و بیان مسئله

خانواده به لحاظ کارکردهایی که در جامعه بر عهده دارد، از جمله نهادهای مورد توجه پژوهشگران و نظریه‌پردازان حوزه‌های علوم رفتاری است. در این زمینه سلامت روانی اعضای خانواده و از همه مهم‌تر رضایت زناشویی، به‌عنوان شاخصی از سلامت روابط زن و شوهر، بیش از همه مورد توجه است. همان طوری که پژوهش‌ها (برای مثال، گریف ۲۰۰۰) نشان داده است، رضایت زناشویی از مهم‌ترین تعیین‌کننده‌های عملکرد سالم خانواده است. رضایت زناشویی سهم عمده‌ای در تداوم زندگی زناشویی دارد. به عبارتی دیگر، نارضایتی زناشویی می‌تواند نهایتاً به تحمل همدیگر یا طلاق منجر شود. در پژوهش‌های مربوط به طلاق نیز این امر نشان داده شده است؛ طبق نتایج این گونه پژوهش‌ها، رضایت از زندگی زناشویی یکی از تعیین‌کننده‌های مهم نگرش به طلاق به شمار می‌رود و نارضایتی زناشویی (حیدری بیگوند و بخشی، ۱۳۸۴) و برآورده نشدن انتظارات همسران از یکدیگر (ریاحی و همکاران، ۱۳۸۶) از جمله عواملی هستند که با نگرش به طلاق رابطه دارند.

تعداد زیادی از زن و شوهرهای ناراضی از زندگی زناشویی، به مراکز مشاوره خانواده مراجعه می‌کنند، یا از طرف دادگاه‌های خانواده به این مراکز ارجاع داده می‌شوند. از بانفوذترین رویکردها، خانواده‌درمانی بافت‌نگر^۱ بوزورمنی - نگلی^۲ (۱۹۸۷)، به نقل از گلدنبرگ و گلدنبرگ^۳ (۱۳۸۵) است که بر اعتماد، احساس دین عاطفی، حقوق و انصاف در روابط اعضای خانواده تأکید دارد. او معتقد است که اعضای خانواده برای داشتن کارکرد مؤثر باید مسئولیت اخلاقی رفتارهای خویش در برابر یکدیگر را بپذیرند و یاد بگیرند که میان آنچه مستحق آن هستند و شایستگی آن را پیدا کرده‌اند و آنچه به دیگران مدیون هستند (حقوق و دیون) توازن برقرار کنند. از نظر این رویکرد، ویژگی خانواده‌های کارآمد عبارت است از توانایی حفظ احساس انصاف و مسئولیت در تعامل‌هایی که با یکدیگر دارند. به نظر این رویکرد عنصر بنیادی روابط، اعتماد است و بسته به قابلیت اعضای خانواده در ادای دین خویش، اعتماد

1. contextual family therapy

2. Boszormenyi-Nagy

3. Goldenberg

می‌تواند کاهش یا افزایش یابد. نشانه‌های مربوط به مشکل وقتی پدیدار می‌شود که اعتماد و محبت در خانواده فرو ریزد. اولریچ^۱، از پیروان این رویکرد، نمونه‌هایی از کاربرد این نظریه را در تبیین مشکلات خانواده‌های زنان شاغل مطرح می‌کند. به عنوان مثال، خانمی ممکن است به منظور کمک به تحصیل همسرش در یک کار ناخشنود کننده اشتغال ورزد، با این انتظار که آنچه در بودجه عمومی خانواده سرمایه‌گذاری کرده است روزی به وی بازگردانده شود. بر اساس این رویکرد، الگوهای ارتباطی مربوط به بده و بستان‌های مبتنی بر حقوق و ادای دین در برابر یکدیگر، تابع میراث خانوادگی است. منظور از میراث خانوادگی انتظارات رسیده از نسل قبلی، به عبارت دیگر اوامر، دستورات و باورهایی است که از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود. در ادبیات مربوط به رضایت زناشویی، عمدتاً به تعریف الیس از رضایت زناشویی استناد می‌شود؛ الیس (۱۹۸۹) رضایت زناشویی را احساسات عینی خشنودی، رضایت و لذت زن و شوهر از تمامی روابط خود تعریف می‌کند. طبق نتایج پژوهش‌های انجام شده در کشور ما و کشورهای خارجی، عوامل متعددی رضایت‌مندی زناشویی زوجین را تحت تأثیر قرار می‌دهند که از آن جمله می‌توان به درآمد همسر، رضایت از خلق و خوی همسر، اعتماد، وفاداری، عشق و احترام متقابل اشاره کرد (به نقل از خدایاری فرد و همکاران، ۱۳۸۶؛ و سلیمی و همکاران، ۱۳۸۴).

در کشور ما، طی دو دهه اخیر بالا رفتن سطح تحصیلات زنان و افزایش درصد دختران تحصیل‌کرده در دانشگاه‌ها و مراکز آموزشی، در افزایش اشتغال زنان (هرندی و جمشیدی، ۱۳۸۷) و تعدیل نگرش مردان در این خصوص مؤثر بوده است (موسوی، ۱۳۸۴؛ یزدخواستی و احمدی، ۱۳۸۶). این پدیده اجتماعی نه تنها بیان‌کننده این است که موقعیت زنان از نظر تحصیل و پایگاه اجتماعی اقتصادی ارتقاء یافته است، بلکه به نظر می‌رسد در وضعیت خانوادگی آن‌ها نیز تغییراتی ایجاد کرده است. از جمله این تغییرات، دستیابی آن‌ها به کنترل منابع و قدرت تصمیم‌گیری در زمینه‌های امور اقتصادی خانواده، نحوه تربیت فرزندان، تعیین تعداد مولید، تعیین نحوه گذراندن اوقات فراغت و افزایش مشارکت سیاسی - اجتماعی (باقری و همکاران، ۱۳۸۸) است. همچنان که نتایج پژوهش سروش (۱۳۷۷) در تهران نشان داده است، در این خانواده‌ها قدرت مردان رو به کاهش است و در بیشتر خانواده‌های زنان شاغل،

الگوی مشارکتی در امور تصمیم‌گیری خانواده وجود دارد (نقل از باقری و همکاران، ۱۳۸۸). نتایج تحقیقات خارجی نیز نشان داده است که در خانواده‌های دو شغله، زن و شوهر بیش از خانواده‌های سنتی، که در آن‌ها فقط مرد نان‌آور خانواده است، در کارهای خانه مشارکت می‌کنند. با این حال هنوز هم بیشتر زنان، معمولاً کارهای خانه را برعهده دارند (بارتلی، ۲۰۰۷). درصد جالب توجهی از زنان برای کمک به اقتصاد خانواده شاغل هستند. به طوری که در پژوهش‌های ساروخانی (۱۳۸۱) ۵۷ درصد و در پژوهش رستگارخالد (۱۳۸۵) ۴۱ درصد زنان انگیزه اشتغال خود را کسب درآمد برای کمک به مخارج خانواده عنوان کرده بودند. این در حالی است که در باورهای فرهنگی ما نفقه و تأمین مخارج خانواده وظیفه مردان تلقی می‌شود و اعتقاد بر این است که زن می‌تواند درآمد خود را هر طور که بخواهد، هزینه کند. به نظر می‌رسد همان‌طور که پژوهش رستگارخالد (۱۳۸۵) نیز نشان داده است بیشتر زنان شاغل (۶۰ درصد) تقسیم نقش سنتی مربوط به زنان را می‌پذیرند. با توجه به مباحث فوق می‌توان گفت که در پژوهش‌ها برخی از عوامل و آثار اشتغال زنان بررسی شده است، اما به پیامدهای مشارکت مادی زنان شاغل در دخل و خرج خانواده و تأثیر آن بر رضایت زناشویی آن‌ها توجه نشده است؟ لذا این پژوهش در نظر دارد نقش متغیرهای آگاهی و مشارکت مادی (آگاهی شوهر از درآمد زن، آگاهی زن از درآمد شوهر و میزان مشارکت مادی زنان در مخارج خانواده) و احساس قدرشناسی را در رضایت زناشویی زنان شاغل بررسی کند. همچنین قصد دارد مشخص کند که این متغیرها (آگاهی از درآمد شوهر و احساس قدرشناسی) در رضایت زناشویی زنان خانه‌دار چه نقشی دارد؟

روش پژوهش

جامعه آماری این پژوهش زنان متأهل شاغل و خانه‌دار شهر تبریز بودند، که با همسر خود زندگی می‌کردند. از جامعه مذکور تعداد ۲۶۴ نفر از زنان شاغل و خانه‌دار (۱۱۱ نفر زن خانه‌دار و ۱۵۳ نفر شاغل شامل ۵۴ نفر کارمند، ۵۳ نفر دارای مشاغل آزاد و تجاری و ۴۶ نفر فرهنگی) انتخاب شد. میانگین سنی شرکت‌کنندگان $31/85$ ($SD=7/49$) سال، میانگین مدت ازدواج آن‌ها $8/74$ ($SD = 7/11$) سال و تعداد فرزندان آن‌ها حداکثر ۴ نفر ($M=1/28$)؛ $SD=0/94$ بود. در انتخاب نمونه، برای این که بتوان نمونه‌ای نسبتاً معرف از زنان شاغل و

خانه‌دار انتخاب کرد، انتخاب افراد به سه روش انجام شد: الف- مراجعه خانه به خانه مجریان آموزش دیده در مناطق ۳ و ۴ شهر تبریز؛ ب- مراجعه به ادارات (بیمارستان‌ها، مدارس و آموزشگاه‌های آزاد علمی)؛ ج- تکمیل پرسشنامه در مراکز خدماتی (کارگاه‌های تولیدی و خیاطی و آرایشگاه‌های زنانه) که عمدتاً محل زنان هستند. در هر سه روش هم خانم‌های شاغل و هم خانم‌های خانه‌دار در صورت تمایل به مشارکت در پژوهش انتخاب می‌شدند. مجریان آموزش دیده ابتدا با افراد در خصوص هدف کلی پژوهش و نحوه تکمیل پرسشنامه‌ها صحبت می‌کردند و پس از جلب همکاری آگاهانه‌شان، پرسشنامه‌ها را در اختیار آن‌ها قرار می‌دادند. در نهایت حدود ۴۳٪ پاسخ‌دهنده‌ها از طریق مراجعه خانه به خانه و ۵۷٪ با دو روش دیگر انتخاب شدند.

ابزارهای پژوهش عبارت بودند از:

پرسشنامه رضایت زناشویی ENRICH: این پرسشنامه را در سال ۱۹۹۴، اولسون برای ارزیابی میزان رضایت زناشویی تهیه کرد. به نظر اولسون این پرسشنامه می‌تواند زمینه‌های مهم رابطه زناشویی و نیرومندی و مشکلات بالقوه آن‌ها را مشخص کند. از این رو، این پرسشنامه به‌عنوان ابزار تشخیصی می‌تواند برای زوج‌هایی به کار رود که در پی مشاوره و تقویت رابطه زناشویی خود هستند. این پرسشنامه یکی از ابزارهای معتبر و پرکاربرد در پژوهش‌ها بوده است. اولسون و همکاران اعتبار آن را با روش ضریب آلفا ۰/۹۲ گزارش کرده‌اند. چون نسخه اصلی پرسشنامه دارای ۱۱۵ سؤال بوده و باعث خستگی آزمودنی‌ها می‌شود، سلیمانیان در سال ۱۳۷۳ فرم کوتاهی از آن را تهیه کرد. برای این منظور ۴۷ سؤال را انتخاب کرد که همبستگی نسبتاً بالایی داشتند، او همبستگی درونی فرم کوتاه آن را ۰/۹۵ گزارش کرده است. در یک پژوهش دیگر، مهدویان در سال ۱۳۷۶ پایایی بازآزمایی آن را با فاصله یک هفته‌ای، برای مردان و زنان به ترتیب، ۰/۹۳۷ و ۰/۹۴۴ گزارش کرد (ثنایی و همکاران، ۱۳۸۷؛ نوروزیان، ۱۳۸۵). در این پژوهش از فرم ۴۷ سؤالی این پرسشنامه استفاده شده است. ضریب آلفای کرونباخ پرسشنامه در پژوهش حاضر ۰/۹۲۴ به دست آمد.

پرسشنامه احساس قدرشناسی: با توجه به نبود پرسشنامه برای اندازه‌گیری احساس قدرشناسی در روابط زناشویی، پرسشنامه‌ای ۸ سؤالی دارای طیف لیکرت با گزینه‌های کاملاً موافقم، موافقم، نظری ندارم، مخالفم و کاملاً مخالفم، توسط محقق تهیه شد. از پرسشنامه

مذکور ۷ سؤال که همبستگی درونی بالایی با یکدیگر داشتند، برای مقیاس نهایی نگه داشته شد. محتوای پرسشنامه با توجه به ادبیات پژوهش مربوط به ادراک عدالت مربوط به تقسیم نقش‌های خانوادگی و همچنین با تطبیق مفهومی تجربه هیجانی و رفتارهای بیانگر قدردانی مذکور در پرسشنامه‌های عمومی قدردانی مک‌کالو و همکاران (۲۰۰۲) و واتکینز و همکاران (۲۰۰۳) به روابط همسران ساخته شد. مفهوم احساس قدرشناسی شامل احساس فرد درباره میزان قدرشناسی شوهر در برابر زحمات و تلاش‌های زن، دریافت توجه کافی و برآورد کلی زن از ارضای نیازهایش توسط همسر و احساس آزادی در تصمیم‌گیری‌ها و مسئولیت‌های خانوادگی بود. به‌عنوان مثال «همسر من پیش دیگران از من تعریف می‌کند.» و «به اندازه تلاشی که برای آسایش خانواده انجام می‌دهم، قدرشناسی می‌بینم.» همسانی درونی پرسشنامه نهایی با استفاده از آلفای کرونباخ ۰/۷۲ به دست آمد، که بیان‌کننده همسانی درونی نسبتاً مناسب بین گویه‌های طرح شده در مقیاس مذکور است.

اطلاعات جمعیت‌شناختی شامل سن، شغل، میزان تحصیلات، مدت ازدواج و تعداد فرزندان بود. متغیرهای آگاهی از درآمد شوهر و آگاهی شوهر از درآمد زن، هر یک از طریق یک سؤال (با گزینه‌های اصلاً اطلاع ندارم/ندارد، تا حدودی اطلاع دارم/دارد، و کاملاً مطلع هستم/است) اندازه‌گیری شد. میزان مشارکت مادی زنان شاغل در مخارج خانواده نیز از طریق یک سؤال (با گزینه‌های «همه پولم را به همسر من می‌دهم تا برای خانواده خرج کند»، «بخش زیادی از درآمدم را به همسر من می‌دهم و بقیه را خودم نگه می‌دارم»، «بعضی از مواقع به خرج خانه کمک می‌کنم»، و «همه حقوق و درآمدم را برای خودم پس‌انداز یا برای خودم خرج می‌کنم») اندازه‌گیری شد. برای تحلیل داده‌های جمع‌آوری شده در این پژوهش، از روش همبستگی و تحلیل رگرسیون چندگانه سلسله‌مراتبی استفاده شد. با توجه به این که متغیرهای مربوط به درآمد زن فقط در گروه زنان شاغل وجود دارد، تحلیل‌ها برای زنان شاغل و خانه‌دار به صورت جداگانه و با متغیرهای خاص هر گروه انجام شده است، تا نقش هر یک از متغیرها در رضایت زناشویی زنان شاغل و خانه‌دار به طور جداگانه مشخص شود.

یافته‌های پژوهش

قبل از بررسی نقش متغیرها در رضایت زناشویی، ابتدا ویژگی‌های مربوط به پاسخ‌دهندگان

و اطلاعات توصیفی مربوط به متغیرهای پژوهش در زنان خانه‌دار و شاغل بررسی شد. نتایج جدول ۱ نشان می‌دهد که میان زنان شاغل و خانه‌دار از نظر مدت ازدواج و تعداد فرزندان تفاوت معناداری وجود ندارد، اما از نظر سن و تحصیلات تفاوت معنادار است؛ میانگین سنی زنان شاغل بالاتر از زنان خانه‌دار است. همچنین اکثر زنان خانه‌دار (۶۴/۶ درصد) تحصیلات دیپلم و پایین‌تر دارند در حالی که فقط ۲۸/۱ درصد زنان شاغل دارای تحصیلات دیپلم و پایین‌تر هستند. میان زنان شاغل و خانه‌دار از نظر احساس قدرشناسی تفاوت معناداری وجود ندارد، اما درباره آگاهی از درآمد خانواده تفاوت معنادار است و ۷۲/۵ درصد زنان شاغل (در مقایسه با ۴۸/۹ زنان خانه‌دار) بیان کرده‌اند که از درآمد شوهر خود کاملاً مطلع هستند. همچنین نتایج نشان می‌دهد که رضایت زنان شاغل به‌طور معناداری بالاتر از زنان خانه‌دار است.

جدول ۱: مقایسه ویژگی‌های پاسخ‌دهندگان و اطلاعات توصیفی مربوط به متغیرهای پژوهش در دو گروه

متغیرها	زنان خانه‌دار	زنان شاغل	آزمون آماری
سن	۳۰/۵۷ ^a (۶/۸۲)	۳۲/۷۷ (۷/۸۴)	$t = -۲/۳۷۵^*$
مدت ازدواج	۸/۷۱ ^a (۶/۸۲)	۸/۷۶ (۷/۳۵)	$t = -۰/۰۴۷$
تعداد فرزندان	۱/۳۰ (۰/۹۹)	۱/۲۴ (۰/۹۲)	$t = -۰/۴۳۹$
احساس قدرشناسی	۲۲/۵۴ ^a (۴/۱۶)	۲۳/۱۱ (۵/۵۴)	$t = -۰/۶۱۲$
رضایت زناشویی	۱۶۰/۸۳ ^a (۲۹/۲۵)	۱۷۵/۶۴ (۲۶/۶۹)	$t = -۴/۲۷۳^{**}$
تحصیلات			
ابتدایی و راهنمایی	۲۱ ^b (۱۹/۱)	۱۱ (۷/۲)	$X^2 = ۳۸/۱۸۹^{**}$
متوسطه	۵۰ ^b (۴۵/۵)	۳۲ (۲۰/۹)	
کاردانی	۱۴ ^b (۱۲/۷)	۲۷ (۱۷/۶)	
کارشناسی	۲۰ ^b (۱۸/۳)	۷۶ (۴۹/۷)	
کارشناسی ارشد و بالاتر	۵ ^b (۴/۵)	۷ (۴/۶)	
آگاهی از درآمد شوهر			
اصلاً اطلاع ندارم	۸ ^b (۸/۹)	۶ (۴/۳)	$X^2 = ۸/۵۲۱^*$
تا حدودی اطلاع دارم	۴۰ ^b (۴۲/۲)	۳۲ (۲۳/۲)	
کاملاً مطلع هستم	۴۶ ^b (۴۸/۹)	۱۰۰ (۷۲/۵)	

a. mean (SD) b. Frequency (%) * $p < 0/05$ ** $p < 0/01$

الف- بررسی سهم متغیرهای پیش‌بین برای رضایت زناشویی زنان خانه‌دار

ابتدا ماتریس همبستگی مربوط به متغیرهای پژوهش شامل متغیرهای جمعیت‌شناختی (سن، میزان تحصیلات، مدت ازدواج، تعداد فرزندان)، آگاهی از درآمد شوهر، احساس قدرشناسی و رضایت زناشویی در جدول ۲ آورده شده است. نتایج نشان می‌دهد که در گروه زنان خانه‌دار، هیچ یک از متغیرهای جمعیت‌شناختی سن، میزان تحصیلات، مدت ازدواج و تعداد فرزندان با آگاهی از درآمد شوهر، احساس قدرشناسی و رضایت زناشویی رابطه ندارند. رابطه آگاهی از درآمد خانواده با احساس قدرشناسی و با رضایت زناشویی مثبت است. احساس قدرشناسی نیز با رضایت زناشویی رابطه مثبت دارد.

جدول ۲: ماتریس همبستگی متغیرهای مورد مطالعه در گروه زنان خانه‌دار

متغیرها	۱	۲	۳	۴	۵	۶
۱- سن						
۲- میزان تحصیلات	۰/۱۲۸					
۳- مدت ازدواج	۰/۸۳۱**	-۰/۲۰۴*				
۴- تعداد فرزندان	۰/۷۹۵**	-۰/۳۶۵**	۰/۷۴۹**			
۵- آگاهی از درآمد شوهر	۰/۰۵۵	۰/۱۸۶	-۰/۰۰۷	۰/۰۳۴		
۶- احساس قدرشناسی	-۰/۰۴۰	-۰/۲۱۸	۰/۰۷۹	۰/۰۲۹	۰/۳۸۷**	
۷- رضایت زناشویی	۰/۰۶۹	-۰/۰۷۲	۰/۱۰۰	-۰/۰۰۱	۰/۴۱۶**	۰/۷۰۲**

* p<0/05 ** p<0/01

متغیرهای جمعیت‌شناختی رابطه معناداری با رضایت زناشویی زنان خانه‌دار نداشت، لذا این متغیرها وارد مدل نشد. با توجه به این که به نظر می‌رسد آگاهی از درآمد شوهر می‌تواند در احساس قدرشناسی زنان تأثیر داشته باشد، در مرحله اول، آگاهی از درآمد شوهر و در مرحله دوم احساس قدرشناسی به مدل اضافه شد. خلاصه نتایج مربوط به مدل‌های رگرسیون در جدول ۳ نشان داده شده است.

جدول ۳: R^2 و تغییرات R^2 در مدل رگرسیون سلسله مراتبی برای پیش‌بینی رضایت زناشویی زنان خانه‌دار

مدل	متغیرها	$R^2 / \Delta R^2$	F تغییرات	سطح معناداری
۱	آگاهی از درآمد شوهر	۰/۱۷۱	۸/۶۴۹**	۰/۰۰۵
۲	آگاهی از درآمد شوهر و احساس قدرشناسی	۰/۳۴۵	۲۹/۲۵۹**	<۰/۰۰۱

* $p < 0/05$ ** $p < 0/01$

نتایج مذکور در جدول ۳ نشان می‌دهد که مدل ۱ (مدل مربوط به آگاهی از درآمد شوهر) و مدل ۳ (مدل حاصل از ترکیب متغیرهای آگاهی از درآمد شوهر و احساس قدرشناسی) معنادار هستند. بررسی تغییرات R^2 بیان‌کننده این است آگاهی از درآمد شوهر ۱۷/۱ درصد واریانس رضایت زناشویی ($\Delta R^2 = 0/171$)، و احساس قدرشناسی ۳۴/۵ درصد واریانس مربوط به رضایت زناشویی زنان خانه‌دار ($\Delta R^2 = 0/345$) را پیش‌بینی می‌کنند و این افزایش‌ها در R^2 معنادار هستند. بررسی ضرایب بتا نشان داد که سهم آگاهی از درآمد شوهر ($p = 0/005$)؛ $t = 2/941$ ؛ $Beta = 0/413$) و احساس قدرشناسی ($p < 0/001$ ؛ $t = 5/409$ ؛ $Beta = 0/637$) در رضایت زناشویی زنان خانه‌دار معنادار است. در بررسی آماره‌های چند هم‌خطی، در هیچ یک از موارد، ارزش Tolerance کم‌تر از ۰/۱ یا ارزش VIF بالای ۱۰ نبود. بنابراین، از مفروضه هم‌خطی تخلفی نشده است.

ب- بررسی سهم متغیرهای پیش‌بین برای رضایت زناشویی زنان شاغل

در جدول ۴ نتایج ماتریس همبستگی متغیرهای جمعیت‌شناختی (سن، میزان تحصیلات، مدت ازدواج، تعداد فرزندان)، متغیرهای مربوط به آگاهی از درآمد خانواده (آگاهی زن از درآمد شوهر، آگاهی شوهر از درآمد زن)، میزان مشارکت مادی زن در خانواده، احساس قدرشناسی و رضایت زناشویی آورده شده است. نتایج نشان می‌دهد که ۱- متغیرهای میزان تحصیلات، آگاهی از درآمد شوهر، مشارکت مادی زن در مخارج خانواده و احساس قدرشناسی با رضایت زناشویی رابطه مثبت دارند؛ ۲- میزان تحصیلات و آگاهی از درآمد

شوهر با احساس قدرشناسی رابطه مثبت دارند؛ ۳- سن و آگاهی از درآمد شوهر با مشارکت مادی زن در مخارج خانواده رابطه مثبت دارند؛ ۴- سن با آگاهی شوهر از درآمد زن رابطه مثبت دارند؛ ۵- میزان تحصیلات با آگاهی از درآمد شوهر رابطه مثبت دارد.

جدول ۴: ماتریس همبستگی متغیرهای مورد مطالعه در گروه زنان شاغل

متغیرها	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
۱- سن	۱							
۲- میزان تحصیلات	-۰/۰۳۰	۱						
۳- مدت ازدواج	۰/۸۳۹ ^{***}	-۰/۲۴۳ ^{***}	۱					
۴- تعداد فرزندان	۰/۵۵۹ ^{***}	-۰/۱۳۵	۰/۶۶۱ ^{***}	۱				
۵- آگاهی از درآمد شوهر	-۰/۱۲۸	۰/۲۳۱ ^{***}	-۰/۱۶۰	-۰/۱۴۶	۱			
۶- آگاهی شوهر از درآمد زن	۰/۲۱۶ ^{***}	۰/۱۳۶	۰/۱۸۳	۰/۱۱۳	۰/۰۹۶	۱		
۷- مشارکت مادی زن در خانواده	۰/۱۹۳ ^{***}	-۰/۱۱۸	۰/۱۳۶	۰/۰۵۷	-۰/۰۷۲	۰/۳۰۷ ^{***}	۱	
۸- احساس قدرشناسی	-۰/۰۵۰	۰/۲۳۲ ^{***}	-۰/۱۰۰	-۰/۰۹۵	۰/۳۷۷ ^{***}	۰/۰۹۳	۰/۰۹۵	۱
۹- رضایت زناشویی	۰/۱۰۱	۰/۳۷۹ ^{***}	۰/۰۰۶	-۰/۰۴۷	۰/۴۵۱ ^{***}	۰/۰۲۸	۰/۲۱۵ ^{***}	۰/۶۰۲ ^{***}

* p<0/05 ** p<0/01

درباره زنان شاغل، با فرض اینکه میزان مشارکت مادی زن طبیعتاً باید تابع آگاهی شوهر از میزان درآمد او باشد و چه بسا آگاهی شوهر ممکن است زنان را به مشارکت مادی بیشتر در مخارج خانواده مجبور کند، ترتیب ورود متغیرها به این صورت بود: ۱- متغیرهای جمعیت‌شناختی به صورت یک مجموعه؛ ۲- آگاهی شوهر از میزان درآمد زن؛ ۳- میزان مشارکت زن در مخارج خانواده؛ ۴- آگاهی زن از درآمد شوهر؛ ۵- احساس قدرشناسی. خلاصه نتایج مربوط به مدل‌های رگرسیون در جدول ۵ نشان داده شده است.

جدول ۵: R^2 و تغییرات R^2 در مدل رگرسیون سلسله مراتبی پیش‌بینی رضایت زناشویی زنان شاغل

سطح معناداری	F تغییرات	$R^2 / \Delta R^2$	متغیرها	مدل
۰/۰۰۰	۶/۳۶۰**	۰/۲۰۰	متغیرهای جمعیت‌شناختی	۱
۰/۵۲۹	۰/۳۹۸	۰/۰۰۳	متغیرهای جمعیت‌شناختی و آگاهی شوهر از درآمد زن	۲
۰/۰۱۲	۶/۶۲۲*	۰/۰۵۰	متغیرهای جمعیت‌شناختی، آگاهی شوهر از درآمد زن و میزان مشارکت زن در مخارج خانواده	۳
۰/۰۰۰	۴۱/۴۹۵**	۰/۲۲۱	متغیرهای جمعیت‌شناختی، آگاهی شوهر از درآمد زن، میزان مشارکت زن در مخارج خانواده، و آگاهی زن از درآمد شوهر	۴
۰/۰۰۰	۳۴/۶۵۴**	۰/۱۳۸	متغیرهای جمعیت‌شناختی، آگاهی شوهر از درآمد زن، میزان مشارکت زن در مخارج خانواده، آگاهی زن از درآمد شوهر و احساس قدرشناسی	۵

* $p < 0/05$ ** $p < 0/01$

نتایج مذکور در جدول ۵ نشان می‌دهد که مدل ۱ (مدل حاصل از ترکیب متغیرهای جمعیت‌شناختی)، مدل ۳ (مدل حاصل از ترکیب متغیرهای جمعیت‌شناختی، آگاهی شوهر از درآمد زن و میزان مشارکت زن در مخارج خانواده)، مدل ۴ (مدل حاصل از ترکیب متغیرهای جمعیت‌شناختی، آگاهی شوهر از درآمد زن، میزان مشارکت مادی زن در مخارج خانواده و آگاهی زن از درآمد شوهر) و مدل ۵ (مدل حاصل از ترکیب متغیرهای جمعیت‌شناختی، آگاهی شوهر از درآمد زن، میزان مشارکت زن در مخارج خانواده، آگاهی زن از درآمد شوهر و احساس قدرشناسی) معنادار هستند. بررسی تغییرات R^2 بیان‌کننده این است متغیرهای جمعیت‌شناختی ۲۰ درصد واریانس رضایت زناشویی ($\Delta R^2 = 0/200$)، میزان مشارکت زن در مخارج خانواده ۵ درصد ($\Delta R^2 = 0/050$)، آگاهی زن از درآمد شوهر ۲۲/۱ درصد ($\Delta R^2 = 0/221$) و احساس قدرشناسی ۱۳/۸ درصد واریانس مربوط به رضایت زناشویی زنان شاغل را ($\Delta R^2 = 0/372$) پیش‌بینی می‌کنند و این افزایش‌ها در R^2 معنادار هستند. در حالی که

آگاهی شوهر از درآمد زن (مدل ۲) فقط ۰/۳ درصد از رضایت زناشویی زنان شاغل را پیش‌بینی می‌کند و این مقدار افزایش R^2 معنادار نیست.

بررسی ضرایب بتا نشان داد که میزان تحصیلات ($\beta=0/001$; $t=4/357$; $p<0/001$)، آگاهی زن از درآمد شوهر ($\beta=0/012$; $t=2/573$; $p=0/012$) و احساس قدرشناسی ($\beta=0/495$; $t=6/442$; $p<0/001$) سهم معناداری در پیش‌بینی رضایت زناشویی زنان شاغل دارند. در بررسی آماره‌های چندهم خطی، در هیچ یک از موارد ارزش Tolerance کم‌تر از ۱/۰ یا ارزش VIF بالای ۱۰ نبود. بنابراین، از مفروضه هم‌خطی تخطی نشده است.

بحث و نتیجه‌گیری

نتایج پژوهش حاضر نشان داد که برای پیش‌بینی رضایت زناشویی زنان شاغل و خانه‌دار مدل‌های جداگانه‌ای وجود دارد. به این ترتیب که متغیرهای جمعیت‌شناختی رابطه معناداری با رضایت زناشویی زنان خانه‌دار ندارند و متغیرهای آگاهی از درآمد شوهر و احساس قدرشناسی به‌طور معناداری رضایت زناشویی آن‌ها را پیش‌بینی می‌کند. در حالی که درباره زنان شاغل، نقش تحصیلات و میزان مشارکت زن در مخارج خانواده، به همراه آگاهی از درآمد خانواده و احساس قدرشناسی در پیش‌بینی رضایت زناشویی زنان شاغل معنادار بود. این یافته‌ها با نتایج پژوهش قبادی و همکاران (۱۳۹۰) درباره زنان شاغل همسوست. آن‌ها به این نتیجه رسیدند که رضایت زناشویی زنان شاغل توسط عدالت ادراک شده از کار خانگی و سطح تحصیلات تبیین می‌شود.

نقش معنادار میزان مشارکت مادی زنان در مخارج خانواده و آگاهی آن‌ها از درآمد شوهرشان در رضایت زناشویی زنان شاغل با نتایج پژوهش‌های قبلی سازگار است. طبق نتایج پژوهش‌های داخلی (مهدی‌زاده و صالحی، ۱۳۸۶؛ باقری و همکاران، ۱۳۸۸) و همچنین پژوهش‌های خارجی، از جمله پژوهش بلود، ولف و هیر در آمریکا و رنه کونیک، میشل، لوبری و دیگران در اروپا (مهدی‌زاده و صالحی، ۱۳۸۶) اشتغال زنان، قدرت و نقش آن‌ها را در تصمیم‌گیری‌های خانواده به ویژه امور اقتصادی خانواده افزایش می‌دهد؛ در کشورهای شرقی

نیز این امر تأیید شده است. برای مثال، پژوهش دوتا^۱ (۲۰۰۲) در کلکته هند در اثر مشارکت مردان در کارهای خانه، در خانواده‌های زنان شاغل طبقه متوسط دارای درآمد، کیفیت روابط و مشورت میان زن و شوهر تغییر کرده است. در این خانواده‌ها الگوهای اقتدار در اثر مشارکت شوهران در کارهای خانه تغییر کرده است و قدرت زنان تاحدی در تصمیم‌گیری خانواده افزایش یافته است. بنابراین، مشارکت مادی زنان و آگاهی آن‌ها از درآمد شوهرشان حوزه قدرت جدیدی است و این حوزه قدرت جدید در افزایش رضایت آن‌ها از زندگی زناشویی مؤثر است. اینکه در این پژوهش میزان مشارکت مادی زن در مخارج خانواده با رضایت زناشویی رابطه مثبت دارد. شاید بتوان گفت میزان مشارکت مادی یکی از شاخص‌های بیان‌کننده میزان رضایت زناشویی زنان شاغل است و افرادی که از زندگی زناشویی خود بیشتر رضایت دارند، همه یا بخش اعظمی از درآمد خود را به مخارج خانواده اختصاص می‌دهند، اما در خانواده‌هایی که زن از زندگی زناشویی رضایت پایینی داشته باشد، احتمال بیشتری وجود دارد که از کمک مادی به خانواده دریغ کرده و درآمدش را برای خود پس‌انداز یا فقط برای خود خرج کند. بنابراین، به نظر می‌رسد در این گونه خانواده‌ها مناقشات بیشتری درباره پول، من، پول تو» وجود داشته باشد.

یکی از فرضیه‌های پژوهش حاضر این بود که زنان شاغل بیش از زنان خانه‌دار از درآمد شوهرشان اطلاع داشته باشند؛ این فرضیه تأیید شد و ۷۲/۵ درصد زنان شاغل اظهار کرده بودند که به طور کامل از درآمد شوهرشان اطلاع دارند در حالی که ۴۸/۹ درصد زنان خانه‌دار گفته بودند که کاملاً از درآمد شوهرشان اطلاع ندارند. این آگاهی ممکن است به دنبال انتظارات ناشی از مشارکت مادی زنان شاغل ایجاد شده است. به عبارت دیگر، چون زنان شاغل در مخارج خانواده مشارکت دارند طبیعی است که انتظار داشته باشند شوهرشان در مسائل مادی با آن‌ها روراست باشد. البته، همان طوری که نتایج پژوهش نیز نشان داد آگاهی از درآمد شوهر رابطه معناداری با رضایت زناشویی دارد. این که در هر دو گروه این رابطه به دست آمد بیان‌کننده این است که آگاهی از درآمد شوهر را می‌توان به عنوان یکی از ابعاد صداقت در روابط زناشویی به شمار آورد.

در این پژوهش، همچنین بین احساس قدرشناسی زنان شاغل و خانه‌دار تفاوت معناداری

وجود نداشت، این یافته با پیش‌بینی اولریچ، از پیروان رویکرد خانواده‌درمانی بافت‌نگر، تا حدودی مغایر به نظر می‌رسد. چرا که بنا به نظر اولریچ (گلدنبرگ و گلدنبرگ، ۱۳۸۵) باید زنان شاغل، به دلایل مشارکت مادی، انتظارات بیشتری داشته باشند، در نتیجه در برابر احساس قدرناشناسی شوهرشان آسیب‌پذیرتر بوده و احساس کنند که به حد کافی مورد قدرشناسی قرار نمی‌گیرند. در حالی که شواهد حاصل از پژوهش حاضر این امر را تأیید نمی‌کند. البته، می‌توان این‌طور نیز تبیین کرد که زنان شاغل در ازای کمک به مخارج خانواده، عمدتاً انتظار دارند از درآمد شوهرشان آگاهی داشته باشند و آگاهی از درآمد شوهر به همراه قدرت و آزادی که در تصمیم‌گیری‌های مالی خانواده کسب می‌کنند، انتظارات مربوط به بازپرداخت مشارکت مادی‌شان را برآورده می‌کند. دلیلی که این تبیین را قوی‌تر می‌کند این است که زنان شاغل بیش از زنان خانه‌دار از درآمد شوهرشان اطلاع دارند.

اینکه آگاهی از درآمد شوهر با احساس قدرشناسی رابطه مثبت دارد و اینکه این رابطه در هر دو گروه معنادار است و آگاهی از درآمد خانواده و احساس قدرشناسی در هر دو گروه با رضایت زناشویی آن‌ها رابطه دارد، شاید بتوان احساس قدرشناسی را معادل یا جلوه‌ای از نیاز به توجه و احترام تلقی کرد، که در فرد احساس ارزشمندی و احساس دوست داشته شدن و عشق را ارضا می‌کند. همان‌طور که گلاسر (به نقل از شفیع‌آبادی و ناصری، ۱۳۸۱) نیز گفته است؛ این احساس که فرد به این نتیجه برسد که شخص دیگری (همسرش) در این دنیا او را همان طوری که هست و به دلیل خصوصیتی که دارد، دوست می‌دارد و او نیز متقابلاً فرد دیگری را در زندگی خود دارد که به او عشق و محبت می‌ورزند، به افراد آرامش خاطر می‌دهد. بدین ترتیب، می‌توان گفت، احساس قدرشناسی بیشتر ماهیتی عاطفی دارد و در تمام زنان، چه شاغل و چه خانه‌دار، با ابراز محبت و توجه مثبت همسر ارضا می‌شود و آگاهی از درآمد خانواده، بخشی از نیاز به توجه و احترام را ارضا می‌کند. به عبارت دیگر، آگاهی از درآمد خانواده یکی از مصادیق صداقت در زندگی زناشویی و یکی از راه‌های ارتقاء احساس قدرشناسی زنان خانه‌دار و شاغل است که نهایتاً در رضایت زناشویی زنان خانه‌دار و شاغل نقش مؤثری ایفا می‌کنند. این امر را می‌توان با پژوهش‌هایی همسو دانست که رابطه معناداری بین احترام یا احترام متقابل همسران و رضایت زناشویی پیدا کرده‌اند. میشل (۱۹۹۱) در پژوهشی که در سه کشور آمریکا، فرانسه و روسیه، به منظور بررسی عوامل مؤثر بر رضایت

زناشویی انجام داد به این نتیجه رسید که ۷۰ تا ۹۰٪ زنان احترام متقابل را مهم‌ترین مسئله رضایت زناشویی می‌دانند. دانش و حیدریان (۱۳۸۵) به این نتیجه رسیدند که بین احترام و رضایت زناشویی رابطه وجود دارد. بلاچ (۱۳۷۰)، به نقل از دانش و حیدریان، (۱۳۸۵) در ارتباط با نقش محبت در روابط زناشویی معتقد است آن چه در ازدواج‌های پریشان وجود ندارد ابراز محبت و توجه است. به نظر او زن و شوهری که دلیل ابراز خشم خود را درک نمی‌کنند سرانجام به جایی می‌رسند که هر دو یا دست کم یکی از آن‌ها احساس می‌کند که به قدر کافی مورد عشق و محبت همسر خود قرار نگرفته است.

در این پژوهش، از بین متغیرهای جمعیت‌شناختی فقط تحصیلات، آن هم درباره زنان شاغل، با رضایت زناشویی رابطه داشت. این یافته با برخی یافته‌های قبلی همسو است. در پژوهش‌ها نتایج مغایری درباره نقش متغیرهای جمعیت‌شناختی گزارش شده است. به عنوان مثال، باديال (۱۹۹۲) به این نتیجه رسید که ۵ متغیر جمعیت‌شناختی تحصیلات، سطح درآمد خانواده، وضعیت شغلی (شاغل بودن/شاغل نبودن زن)، مدت ازدواج، و داشتن/نداشتن فرزند رابطه خیلی شدیدی با رضایت زناشویی نداشت. و این ۵ متغیر روی هم ۰.۸٪ واریانس رضایت زناشویی مردان و ۱۴٪ رضایت زناشویی زنان را تبیین می‌کند. در حالی که در پژوهش حاضر مجموع متغیرهای جمعیت‌شناختی سن، میزان تحصیلات، مدت ازدواج و تعداد فرزندان توانست فقط ۵ درصد واریانس رضایت زناشویی زنان خانه‌دار را پیش‌بینی کند و این مقدار معنادار نبود، اما در زنان شاغل مجموع این ۴ متغیر، ۲۰ درصد رضایت زناشویی آن‌ها را پیش‌بینی کرد، البته در این امر سهم تحصیلات معنادار بود. درباره نقش طول مدت ازدواج و تعداد فرزندان در رضایت زناشویی، پژوهش‌های خارجی (توینگ و همکاران، ۲۰۰۳؛ گاتمن و نوتاریوس، ۲۰۰۲) عمدتاً رابطه منفی گزارش کرده‌اند. در حالی که حربی (۱۳۸۵) به این نتیجه رسید که رابطه‌ای بین تعداد فرزندان و رضایت زناشویی وجود ندارد. در پژوهش حاضر نیز رابطه‌ای بین مدت ازدواج و تعداد فرزندان با رضایت زناشویی به دست نیامد. این امر شاید به شرایط فرهنگی کشور ما مربوط باشد که در آن تداوم زندگی زناشویی و داشتن فرزند از ارزش‌های فرهنگی و مذهبی محسوب می‌شوند.

طبق نتایج این پژوهش، میزان تحصیلات در زنان شاغل به‌عنوان یکی از متغیرهای پیش‌بینی‌کننده رضایت زناشویی زنان شاغل است، اما در زنان خانه‌دار این رابطه به دست

نیامد. بررسی و مقایسه تحصیلات آموذنی‌ها نشان می‌دهد که اکثر زنان خانه‌دار (۶۴/۶ درصد) تحصیلات دیپلم یا پایین‌تر دارند، در حالی که در مورد زنان شاغل افراد دارای تحصیلات دیپلم و پایین‌تر فقط ۲۸/۱ درصد است. بنابراین، تحصیلات زنان عاملی در اشتغال آن‌ها بوده و پیامدهای مثبتی برای آن‌ها به دنبال داشته است و نهایتاً در رضایت زناشویی آن‌ها نیز مؤثر واقع شده است. در حالی که پایین بودن تحصیلات زنان خانه‌دار ممکن است احتمال اشتغال آن‌ها را کاهش داده و تبعات بالقوه مربوط به اشتغال را، که زنان شاغل از آن بهره‌مند هستند، از آن‌ها گرفته باشد. شاید به این دلیل و به لحاظ فرصت‌هایی که زنان خانه‌دار خود را از آن محروم می‌بینند، رضایت زناشویی پایین‌تری نسبت به زنان شاغل دارند. البته، تحصیلات می‌تواند از طریق کاهش باورهای غیرمنطقی مربوط به زندگی زناشویی نیز در بالا بودن رضایت زناشویی مؤثر واقع شود.

بنابراین، با توجه به یافته‌های مذکور، بهتر است پیش‌بینی پارسونز، مبنی بر اینکه اشتغال زنان موجب از هم گسیختگی ساختارهای خانوادگی شود (به نقل از باقری و همکاران، ۱۳۸۸)، به این صورت تعدیل شود که: «با اشتغال زنان در ساختار خانواده تغییراتی ایجاد شده و در مقایسه با خانواده‌های با زنان خانه‌دار، ساختار متفاوتی به وجود آمده است.» بدین ترتیب به دلیل اشتغال زنان و مسائل و پیامدهای آن، مشکلات خانوادگی زنان شاغل ماهیت متفاوتی با مشکلات زنان خانه‌دار خواهد داشت. بنابراین، در مشاوره با خانواده‌های زنان شاغل، باید توجه به مسائل شغلی زنان خانه‌دار، مشارکت آن‌ها در مخارج خانواده و انتظارات و تبعات این امر، نیز جزء اهداف مشاوره باشد.

یکی از محدودیت‌های این پژوهش به ماهیت همبستگی طرح مربوط می‌شود، لذا درباره یافته‌های پژوهش نمی‌توان استناد علی داشت و نیاز است در مطالعات طولی نیز این یافته‌ها ارزیابی شوند. همچنین پژوهش‌های بعدی، با مطالعه انتظارات ناشی از مشارکت مادی زنان شاغل و بررسی اینکه چه عواملی باعث می‌شود زنان شاغل و خانه‌دار از نظر احساس قدرشناسی تفاوت نداشته باشند، می‌توانند در جهت روشن‌سازی رابطه آگاهی از درآمد شوهر و نحوه تأثیر آن در احساس قدرشناسی و نهایتاً تأثیر و نقش آن‌ها در رضایت زناشویی، گام‌های مؤثری بردارند.

منابع

- باقری، معصومه، ملتفت، حسین و شریفیان، هدایت (۱۳۸۸). «بررسی تأثیر اشتغال زنان بر هرم قدرت در خانواده». *خانواده‌پژوهی*، ۵(۱۸)، ۲۶۲-۲۴۷.
- ثنائی، باقر، علاقیند، ستیلا، فلاحتی، شهره و هومن، عباس. (۱۳۸۷). *مقیاس‌های سنجش خانواده و ازدواج*. تهران: بعثت.
- حربی، ویدا (۱۳۸۵). «رابطه هوش هیجانی با رضایت زناشویی»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، رشته مشاوره، دانشگاه آزاد اسلامی واحد رودهن.
- حیدری‌بیگوند، داریوش و بخشی، حامد. (۱۳۸۴). «نگرش جمعیت ۱۸ تا ۶۵ ساله ساکن شهر مشهد به طلاق و عوامل اجتماعی- فرهنگی مؤثر بر آن». *مجله علوم اجتماعی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد*، ۵، ۴۵-۷۴.
- خداایاری‌فرد، محمد، شهابی، روح‌اله و اکبری‌زردخانه، سعید (۱۳۸۶). «رابطه نگرش مذهبی با رضایت زناشویی در دانشجویان متأهل». *خانواده‌پژوهی*، ۳(۱۰)، ۶۲۰-۶۱۱.
- دانش، عصمت و حیدریان، مریم (۱۳۸۵). «رابطه علاقه و احترام متقابل با رضایت زناشویی همسران در شهرستان قم». *تازه‌ها و پژوهش‌های مشاوره*، ۵(۱۸)، ۷۶-۵۹.
- رستگارخالد، امیر (۱۳۸۵). «اشتغال زنان و ضرورت کنترل فشارهای ناشی از کار خانگی». *دانشور رفتار*، ۱۳(۱۹)، ۵۲-۳۳.
- ریاحی، محمداسماعیل، علیوردی‌نیا، اکبر و بهرامی‌کاکاوند، سیاوش (۱۳۸۶). «تحلیل جامعه‌شناختی میزان گرایش به طلاق: مطالعه موردی شهرستان کرمانشاه». *مجله پژوهش زنان*، ۵(۳)، ۱۴۰-۱۰۹.
- ساروخانی، باقر (۱۳۸۱). *مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی خانواده*، چاپ ۴. تهران: سروش.
- سلیمی، سیدحسین، کرمی‌نیا، رضا، میرزمانی، سیدمحمود، خاقانی‌زاده، مرتضی، کرمی، غلامرضا و رمضانی، آسیه (۱۳۸۴). «رابطه باورهای غیرمنطقی با چرخه زندگی در متقاضیان طلاق». *خانواده‌پژوهی*، ۱(۳)، ۲۲۰-۲۰۹.
- شفیع‌آبادی، عبدالله و ناصری، غلامرضا (۱۳۸۱). *نظریه‌های مشاوره و روان‌درمانی*، (چ. ۹). تهران، مرکز نشر دانشگاهی.

قبادی، کاره، دهقانی، محسن، منصور، لادن و عباسی، مریم. (۱۳۹۰). «تقسیم کار خانگی میان زوجین، عدالت ادراک شده از آن و رضایت زناشویی». *خانواده‌پژوهی*، ۷(۲۶)، ۲۲۲-۲۰۷.

گلدنبرگ، آی. و گلدنبرگ، اچ. (۱۳۸۵). *خانواده درمانی*، ترجمه حمیدرضا حسین شاهی برواتی، سیامک نقشبندی، و الهام ارجمند، (چ. ۲). تهران: روان.
 موسوی، سیدکمال‌الدین (۱۳۸۴). «بار تکفل و عوامل فرهنگی - اجتماعی مؤثر بر مسئله اشتغال زنان». *مطالعات زنان*، ۳(۸)، ۳۱-۴۶.

مهدی زاده، شراره و صالحی، ناهید. (۱۳۸۶). «عوامل مؤثر بر روابط زوجین در خانواده‌های روستایی استان تهران». *پژوهش زنان*، ۵(۳)، ۱۹۵-۱۶۹.
 نوروزیان، شهلا (۱۳۸۵). «آموزش خانواده با رویکرد ساختی در بهبود رضایت زناشویی زنان»، گزارش پژوهشی، پژوهشگاه وزارت آموزش و پرورش.
 هرندی، فاطمه. و جمشیدی، فرشید (۱۳۸۷). «چگونگی اثرپذیری احتمال اشتغال زنان متأهل نقاط شهری و روستایی از ویژگی‌های فردی و خانوادگی». *دانش و پژوهش*، ۱۵(۲۳)، ۱۹۱-۲۰۵.

یزدخواستی، بهجت و احمدی، وکیل (۱۳۸۶). «بررسی وضعیت فعالیت و اشتغال زنان در ایران با تأکید بر سرشماری ۱۳۸۵». *مطالعات زنان*، ۱(۳)، ۳۲-۹.

Badyal, P. (1992). The relationship between five demographic variables and marital satisfaction of men and women in dual-earner marriages, M.A. Thesis. University of British Columbia.

Bartley, Sh. J. (2007). Antecedents of Marital Happiness and Career Satisfaction: An Empirical Study of Dual-Career Managers. *Journal of Business and Public Affairs*, 1(1). at <http://www.scientificjournals.org>.

Dutta, M. (2002). Women's power and authority within middle-class households in Kolkata. *Contemporary South Asia*, 11(1), 7-18.

Ellis, A. (1989). *Rational-Emotive Couples Therapy*. New York: Bergamon press.

Greeff, A. P. (2000). Characteristics of families that function well. *Journal of Family Issues*, 21(9), 948-962.

Gottman, J. M., & Notarius, C. I. (2002). Marital research in the 20th century and a research agenda for the 21st century. *Family Process*, 41, 159-197.

McCullough, M. E., Emmons, R. A., & Tsang, J. A. (2002). The grateful disposition: A conceptual and empirical topography. *Journal of Personality and*

Social Psychology, 82, 112-127.

Michel, A. (1991). Mutual respect and marital satisfaction. *Journal of Marriage and the Family*, 32 (1), 41-50.

Twenge, J. M., Campbell, W. K., & Foster, C. A. (2003). Parenthood and marital satisfaction: A meta-analytic review. *Journal of Marriage and Family*, 65, 574-583.

Watkins, P. C., Woodward, K., Stone, T., & Kolts, R. L. (2003). Gratitude and happiness: Development of a measure of gratitude, and relationships with subjective well-being. *Social Behavior and Personality*, 31, 431-451.

نویسندگان

khalil_sma@yahoo.com

خلیل اسماعیل پور

دکتری مشاوره از دانشگاه علامه طباطبائی تهران

عضو هیأت علمی و استادیار گروه روان‌شناسی دانشگاه تبریز

مدرس دروس مشاوره و روان‌درمانی و شخصیت

اجرای پژوهش و چاپ مقالاتی در حوزه خانواده، خانواده درمانی و نقش باورها و مهارت‌های ارتباطی در رضایت زناشویی همسران، همچنین چاپ مقالاتی در خصوص نقش عوامل شخصیت، فرزندپروری و مهارت‌های والدینی در برخی اختلالات کودکان و نوجوانان ترجمه و چاپ کتاب‌های «ایده‌ها و ابزار مشاوره کوتاه مدت»، و «بازی‌های تقویت مهارت‌های اجتماعی کودکان»

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پښتو ښکته علمون انساني و مطالعات فرېښتې
پرتال جامع علمون انساني